

۱- «سرگیجه» (Vertigo) ۱۹۵۹



برخی می گویند این شاهکار آلفرد هیچکاک به طور کامل در چارچوب‌های یک «فیلم نوآر» نمی‌گنجد و در نتیجه اطلاق این واژه به آن صحیح نیست اما بسیاری از عناصر چنین گونه‌ای از فیلمسازی در «سرگیجه» وجود دارد و یک زن مرموز پدکدرار، نگاهی نهمیلیستی به زندگی و حضور آرتیست مردی که لرزان‌تر از لرزان‌ترین آدم‌های سرگردان روزگار است، «سرگیجه» را به محل تجمع بسیاری از مصداق‌های یک فیلم سیاه و فاقد عناصر روشن تبدیل کرده‌اند و از سر تا پای فیلم سرگشتگی می‌بارد. انتخاب بهترین فیلم هیچکاک در میان دست‌کم ۳۰ فیلم شاخصی که وی ساخت، از دشوارترین کارها است اما «Vertigo» بیش از هر یک از کارهای دیگر او به این عنوان نزدیک است و آنچه این روند را کامل‌تر می‌کند، خلق یکی از مرموزترین کاراکترهای زن دوران طولانی فعالیت‌های هیچکاک توسط کیم نوواک در این فیلم است. او مادملین نام دارد که دوبار ظاهر و هر بار با رنگ و آرایشی پالنبسیه متفاوت مقابل اسکانی قرار می‌گیرد که آنقدر ترس از ارتفاع دارد که همکارش را در اداره پلیس به کام مرگ فرستاده و خودش هم از این اداره رانده شده است. گابوین الستر که دوست قدیمی اسکانی است، او را فرامی‌خواند تا همسرش مادملین را که رفتارهای مشکوکی را در پیش گرفته، تعقیب و رازهای او را کشف و به وی منتقل کند اما فرجام این کار دوبار مردن زنی است که اسکانی هر دوبار به وی دل می‌بازد و قادر به تفکیک آنها از یکدیگر نیست و هیچکاک هم که ۴۰ سال پیش در گذشت، طبیعاً نمی‌تواند بگوید چرا کاراکتر نوواک براساس صئه فیلم روحش به تسخیر نیاکانش درآمده و این گونه در بند مکاشفه و کنکاش در سوررئال‌ترین فیلم استاد ژانر تریلر است.

۲- «غرامت مضاعف» (Double Indemnity) ۱۹۴۴



چگونه می‌توان یک فهرست از بهترین «فیلم نوآر» ها نوشت و این فیلم را از آن بیرون گذاشت و کمترین حق این فیلم، ایستادن در همین رده فعلی (دوم) است و می‌توان گفت هر فیلمی که طی تاریخ با مضمونی از همین دست، یعنی قریب خوردن یک مرد به دست زنی اغواگر به قصد رسیدن زن به اهداف تبهکارانه‌اش ساخته شده، کم یا زیاد از این شاهکار سیاه و سفید الهام گرفته است. چطور می‌توان باور کرد در بیلی وایلدر، کارگردان خوشفکر این فیلم سیاه، همانی است که شماری قابل توجه از بهترین کمدی‌های تاریخ شامل «بعضی‌ها داغش را دوست دارند» و «آپارتمان» را هم ساخته و چگونه می‌توان باباربا استن و یک میانسال را در نقش زن اغواگر و افسانه‌ای شده این فیلم مشاهده کرد و به این نتیجه بدیهی نرسید که بسیاری از دیگر زنان این قماش از همین کاراکتر تقلید و کپی برداری کرده‌اند. در سناریویی درخشان که بیلی وایلدر با مشارکت ریچموند چندلر، نویسنده زیردست آثار پلیسی نوشته، استن ویک نقش فیلیس را بازی می‌کند که زنی سیاه‌اندیش است و با کمک آرایش چهره‌اش و رفتاری که حاوی انواع حيله‌ها است، یک مأمور صادق شرکت بیمه با بازی فرد مک‌موری را در دام خود می‌اندازد تا با کمک وی، همسرش را سر به نیست کند و سپس غرامت دو برابری شرکت بیمه را بابت مرگ همسرش دریافت دارد. مأمور بیمه نقشه تبهکارانه فیلیس را به اجرا درمی‌آورد اما هر روز بیش‌تری به ماهیت پلید واصلی این زن می‌برد و یک کارآگاه ویژه امور حقوقی و آرتیبه‌ها هم با بازی ادوارد جی رابینسون معروف به این زن شک می‌کند و می‌کوشد با روشن کردن مأمور بیمه، راه جنایات بعدی وی را مسدود نماید. قصه‌گویی از طریق یک راوی رو به صورت Voiceover) و تصویربرداری فوق‌العاده‌ای که حاوی همه الزام‌ها و ضروریات «فیلم نوآر» ها است، از «غرامت مضاعف» یک فیلم استثنایی ساخته است.

۳- «خواب بزرگ» (The Big Sleep) ۱۹۴۶



همانند «داشتن و نداشتن» که دو سال پیش‌تر عرضه شده بود، این فیلم با تکیه بر زوج پرطرفدار هنری همفری بوگارت و لورن باکال که در زندگی واقعی همسر یکدیگر بودند و البته با کارگردانی درخشان هاوارد هاکز که در هر ژانری استاد بود، به طرز چشمگیری سر به آسمان می‌ساید. جذایت اصلی ماجرا از بطن نوشته‌های ریچموند چندلر، این نویسنده افسانه‌ای رمان‌های پلیسی می‌آید که یک بار دیگر کاراکتر معروفش را که یک کارآگاه خصوصی فوق‌العاده به نام فیلیپ مارلو است، به دنیایی سرشار از روابط پنهان و کارهای چندسویه و اقداماتی از سر پلیداندیشی وارد می‌کند تا در دل مشکوک‌ترین رفت و آمدها حقیقتی را دریابد که کمترین فاصله را با توهم دارد. همه ماجرا را از زمانی آغاز می‌شود که یک مرد پیر بسیار ثروتمند مارلو را استخدام می‌کند تا او فردی را بیابد که قصد اخاذی از دخترش را دارد. پیچیدگی‌ها با آشنایی مارلو (بوگارت) با خواهر این دختر (باکال) بیشتر می‌شود و موسیقی متن اسرارآمیز مکس اشتاینر هم بر حجم جادوها و رازها می‌افزاید.

از غرامت مضاعف تا سرگیجه

بهترین «فیلم سیاه» های تاریخ

رمال روحانی خورنگر

توصیف «فیلم نوآر» ها یا همان «فیلم سیاه» ها کار سختی است اما آثاری که در آنها با چهره‌هایی مشکوک و کارهایی تبهکارانه طرف هستیم و در پس هر حرکتی، رازی پنهان آرمیده است و سایه‌ها با آدم‌ها حرف می‌زنند، بنیاد‌های اصلی «فیلم نوآر» ها است. در این روش فیلمسازی به کمتر کاراکتری می‌توان اعتماد کرد و حتی پلیس‌ها افکاری سیاه دارند و خلافکاران در هر مکانی لانه کرده‌اند تا تک انسان‌های کم خطای حاضر در صحنه در خطر لغزش به سیاهچال‌ها و افتادن در ورطه مرگ قرار گیرند. با چنان تعاریفی بهترین «فیلم نوآر» های تاریخ سینما را باید در دو دهه ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ جست‌وجو کرد و با اینکه پس از مدتی فراموشی نسبی «فیلم سیاه» های ناب و تازه‌ای مانند «محرمانه لس آنجلس» (محصول ۱۹۹۶) خلق شده و رویکرد مجدد به این ژانر کلاسیک و فراموش شده در دستور کار قرار گرفته اما باید پذیرفت که اصیل‌ترین کارهای این گونه فیلمسازی از سال ۱۹۴۱ سر بر آوردند و با رسیدن واپسین سال‌ها و ماه‌های دهه ۱۹۵۰ رو به خاموشی رفتند. بر این اساس، می‌توان به فهرست ۱۰ فیلمی این صفحه به عنوان برترین آثار «فیلم نوآر» اشاره

۴- «روانی» (Psycho) ۱۹۶۰

کاراکتر مخوف نورمن بیتس با بازی فراموش نشدنی آنتونی پرکینز و کارهای هولناک او در قلب فیلم «روانی» این کار سال ۱۹۶۰ آلفرد هیچکاک را تبدیل به یکی از بهترین فیلم‌های تاریخ سینما کرده و ۶ دهه متوالی است که ناظران در پیدا کردن عباراتی که حق مطلب را دربارۀ این شاهکار استاد بی‌بدیل ژانر تریلر (دلهره‌آور) ادا کنند، احساس عجز می‌کنند. بیتس پسر ناخلف و چندشخصیتی مالک یک هتل بین راهی در حومه یک شهر کوچک در گوشه‌ای از امریکا است که بر اثر اسکیزوفرنی و تبعات این بیماری روحی اقدام به حذف مادرش از صحنه زندگی می‌کند و پس از آن مالک مطلق آن هتل و عمارتی می‌شود که در مجاورت آن قرار دارد و محل سکونت وی و مادرش بوده است. یک شب یک منشی زن جوان (با بازی جانت لی) که پس از سرتقت مقداری پول از محل کارش از شهر گریخته، وارد هتل بیتس می‌شود و اتاقی را اجاره می‌کند اما بیتس که تعادل روانی ندارد و نسبت به همه زنان بدبین است، با ورود به اتاق وی اقدام به قتل بی‌رحمانه او با ضربات چاقو می‌کند و دست‌های بی‌جان و آغشته به خون این زن که روی پرده حمام کشیده و سپس نقش زمین می‌شود، با نورپردازی فوق‌العاده همکاران هیچکاک تبدیل به یکی از ماندگارترین صحنه‌های تاریخ سینما شده است. بیتس سرانجام اسیر قانون و زندانی

۵- «شاهین مالت» (The Maltese Falcon) ۱۹۴۱



اینکه جان هوستون با پیشینه‌ای منحصر به بازیگری در نخستین فیلم بلندش در مقام یک کارگردان شاهکاری را بیافریند که سلطان «فیلم نوآر» های تاریخ نامیده شده و فقط در پنج دقیقه اول آن ۵۰ اتفاق مهم روی می‌دهد و خط و ربط و پایه همه رویدادهای بعدی گذاشته می‌شود، از عجایب تاریخ سینما

۶- «لورا» (Laura) ۱۹۴۴

فقط «گرداب» نیست که از درون همکاری اتو پره منیجر در مقام کارگردان و جین ترنی به عنوان بازیگر زن اصلی زاده شده و مورد تحسین قرار گرفته و «لورا» محصول برجسته‌تر این همکاری و یک کار فوق‌العاده و سرشار از رازهای تو در تو و مصداق کامل دیگری از «فیلم نوآر» ها است. وقتی جسد بی‌جان لورا هانت در آپارتمان مسکونی‌اش یافت می‌شود، کارآگاهی به نام مارک مک‌فرسون به تحقیق می‌پردازد و هر مظنونی را زیر نظر قرار می‌دهد و ما شرح مافوق و کنکاش‌های این کارآگاه و همگانش را برای کشف حقیقت از زبان والدو لیدر که یک منتقد هنری است و به صورت Voiceover بیان می‌شود، می‌شنویم و در این سیستم طبعاً چاره‌ای جز رویکرد به روش فلاش‌بک و رجعت‌های مکرر به گذشته به قصد کشف حقیقت نیست و در همین تصاویر قبلی و مربوط به زمان حیات لورا است که خودنمایی جین ترنی، ایفاگر رل وی عیان‌تر می‌شود و بینندگان درمی‌یابند او فردی مستقل و مرموز بوده و پسان پرت‌ره بزرگی که از او روی دیوار اتاق نشیمن خانه‌اش نصب است، نقب زدن به درون وجود و رسوخ به روحیاتش کاری بسیار سخت است. از زبان والدو لیدر، لورا هانت حد نهایت ایده‌آل‌های زندگی و نمادهای زیبایی بوده و شاید به همین سبب قربانی شده باشد و چه چیزی عجیب‌تر و جالب‌تر از اینکه مک‌فرسون بدون اینکه لورا را در زمان حیات دیده باشد، شیفته

۷- «میلدرد پی‌پرس» (Mildred Pierce) ۱۹۴۵



اگر جوان کرافورد را در نقطه اوجش و دور از فیلم‌های عادی و حتی فراتر از فیلم‌های قابل قبولی مانند «Trog» و «Berserk» می‌طلبد، حتماً به این فیلم بنگرید که جایزه اسکار بهترین بازیگر زن نقش اول سال را هم نصیب وی کرد.

کرد و در وصف آنها نوشت. در عین حال باید تأکید کرد که فیلم‌های دیگری هم می‌توانستند به این لیست راه یابند و آنها «سانست بولوار» ساخته درخشان، تلخ و واقع‌گرایانه سال ۱۹۵۰ بیلی وایلدر، «مرد سوم» ساخته سال ۱۹۴۸ کارول رید، «بدنام» و «بیگانگی در قطار» هر دو به کارگردانی آلفرد هیچکاک و همچنین «جنگل آسفالت»، «در یک مکان تنها»، «شهر عریان»، «گذرگاه تاریک» و البته «داشتن و نداشتن»، فیلم ماندگار سال ۱۹۴۴ هاوارد هاکز هستند. در اعصار مدرن‌تر و طی دهه‌های اخیر فیلم‌هایی مانند «ممنتو» کار سال ۱۹۹۹ کریستوفر نولان و البته چند کار دیوید لینچ مثل «مخمل آبی» (۱۹۸۶)، «شاهراه گمشده» (۱۹۹۷) و مجموعه «توین‌پیکز» نمادهای مدرن «فیلم نوآر» ها بوده‌اند ولی به ناچار باید به یک جمع‌بندی رسید و در میان ده‌ها و ده‌ها نامزد راهبایی به فهرست برترین «فیلم نوآر» های تمامی دوران‌ها به اسامی و اوصافی که در این صفحه می‌آید، اکتفا کرد؛ فیلم‌هایی که به گذشته دور تعلق دارند و بر نمونه‌های جدیدتر بنشد می‌چربند و برابری با آنها به راستی سخت است. این آثار سینمایی اغلب به روش سیاه و سفید فیلمبرداری شده‌اند و به عصر دور و باارزشی تعلق دارند که با شرایط فعلی سینما بسیار متفاوت است.



می‌شود اما طنین صدای زنانه او در سکانس آخر فیلم، در حالی که سال‌ها کوشیده با تقلید صدای مادرش درون وجود وی زندگی و خانواده دو نفره‌شان را حفظ کند، به مثابه استمرار خطر جدی برای تمامی افرادی است که با اشخاص دارای بیماری‌های شدید روحی حشر و نشر دارند.

است. هوستون در یک انتخاب جالب دیگر نقش مرکزی فیلم یعنی سم اسپید را که یک کارآگاه خصوصی مجرب و تیزهوش است، به همفری بوگارت سپرد که هرچند در دهه قبلی (۱۹۳۰) هم مطرح بود اما سینمادوستان عادت کرده بودند او را یا در هیأت آدم بد قصه‌ها ببینند یا در نقش‌های دوم و سوم و این هوستون بود که با کار بسیار موفقش در شاهین مالت، «بوگی» را تبدیل به سوپرستار تازه هالیوود و عملاً میلد به بازیگر اصلی فیلم‌های عالی پرشماری کرد که وی تا زمان مرگش پیوسته در آنها ظاهر می‌شد و هر روز معتبرتر و بزرگ‌تر می‌گشت. اسپید به دنبال قاتل همکار خود است و کاراکتر مری استور که برای استخدام او به دفتر کارش آمده، شاید خط و ربط کشف این موضوع را به دست او بدهد. سیدنی گرین‌برگ و البته پیتر لوری به عنوان تبهکاران تعقیب‌کننده یک مجسمه طلایی بسیار گرانبه‌قیمت یا همان شاهین مالت سایر اعضای بازاز این قصه‌اند اما این فرهنگ و سنن فیلم‌های جنایی و کارآگاهی است که «شاهین مالت» را به پیش می‌راند و مثل هر کار کلاسیک دیگری در این رده، همگان را وامدار رمان‌نویسانی می‌کند که این داستان‌ها را نوشته و کارآگاهان را خلق کرده‌اند و جیمز ام کین و ریچموند چندلر از سرآمدان آنها در دهه ۱۹۴۰ بودند. مردانی که قصه‌هایشان در قالب «فیلم نوآر» ها و درون فریم‌های سیاه و سفید آن به افسانه‌ها پیوسته‌اند.



تصویر وی و مسحور حرف‌هایی می‌شود که لیدر در توصیف وی می‌گوید. در پایان فیلم وقتی حقیقت امر به شکل تکان دهنده‌ای افشا می‌شود، تماشاگران نه فقط احساس خستگی و کلک خوردن نمی‌کنند، بلکه بیش از پیش اسیر و مجذوب بنیادهای «فیلم نوآر» ها می‌شوند.

این فیلم براساس یکی از ژمان‌های جیمز ام کین، یکی از سلاطین رمان‌های جنایی و پلیسی ساخته شده و هرچه که در آن دیده می‌شود، از نورپردازی گرفته تا چگونگی تشریح اتفاقات و دیالوگ‌ها در سطحی عالی است. کرافورد نقش اصلی (میلدرد پی‌پرس) را ایفا می‌کند که پس از ازدواجی ناموفق به یک زندگی مستقل فکر می‌کند و شروع به کار خمتکاری و کارسوئی می‌کند تا رزق و روزی خانواده‌اش را فراهم آورد و البته این روند و کارهای میلدرد مورد پسند وپدا، دختر بهانه‌گیر او قرار ندارد.

میلدر که می‌بیند دخترش از او روال زندگی‌شان ناراضی است، به آرامی شروع به باز کردن چند رستوران می‌کند و در این ارتباط با افراد زیادی آشنا می‌شود و یکی از آنها مردی به نام مونتی است که مرام و نیات درستی ندارد. این چنین است که فیلمی با زیربنای ملودرام و یک سری اتفاقات خانوادگی و رویدادهای عادی اجتماعی وارد ژانر «فیلم نوآر» و تبدیل به یکی از کارهای نمونه این سبک و روش فیلمسازی می‌شود. صرفنظر از قوه داستان‌پردازی جیمز ام کین و بازی پرانعطاف کرافورد قطعاً نحوه کارگردانی هنرمندانه مایکل کورتیز هم از دلایل اصلی توفیق این فیلم است.

۸- «آینه تاریک» (The Dark Mirror) ۱۹۴۶



این فیلم با کارگردانی رابرت سیودمک و البته بازی‌هایی عالی، هر چه را که شاخصه کارهای «فیلم نوآر» است، دربر دارد و از آن قبیل است رازهای پشت پرده، جنایت، دوقلوهای مشکوک و روابط پنهانی و منجر به تبهکاری. چه چیزی از این جالب‌تر که اولیویا دو هاولیند معروف نقش هر دو خواهر را بازی می‌کند و نحوه تصویربرداری و بخصوص سایه‌سازی‌ها فوق‌العاده است و افکت‌ها و جلوه‌های تصویری برای فیلمی مربوط به دهه ۱۹۴۰ در سطحی بسیار بالا قرار دارد. فرضیه معروف زیگموند فروید درباره افراد چندشخصیتی و آدم‌های دارای وجوه خوب و بد هم‌زمان بخوبی در متن داستان این فیلم به اجرا و نمایش نهاده شده است.

ابتدا به نظر می‌رسد که روت کالینز که در محل وقوع جنایت مشاهده شده، قاتل مردی است که فیلم «آینه تاریک» پیرامون مرگ وی ساخته شده است اما به آرامی مشخص می‌شود که وی یک خواهر دوقلو به نام تری دارد و از آن پس وجوه تازه‌ای به ماجرا افزوده می‌شود و در همه حال هر یک از خواهرها می‌کوشد دیگری را نابود کند و یک روان‌شناس هم می‌گوید که اگر یکی از آنها نیک‌سیرت است، دیگری می‌تواند به بی‌رحمانه‌ترین جنایت‌ها دست بزند؛ این قانون فیلم‌های «نوآر» است که کاراکترهای آن معمولاً قابل سنجش و شناسایی کامل نیستند و هر یک می‌توانند در پشت پرده طراح جنایاتی باشند که در ظاهر توسط دیگران انجام شده است.

۹- «گیلدا» (Gilda) ۱۹۴۶



ریتا هیوِرت فیلم‌های متعددی را بازی کرد و شاید این امر شهرت او را فزون‌تر کرده باشد ولی گیلدا با کارگردانی چارلز ویدور، بهترین فیلم او به معنای مطلق کلمه و یک Femme Fatale) کامل و چیزی است که با چنین عنوان و قالبی در قلب اکثر فیلم‌های «نوآر» حضور دارد و زن اغواگری است که هر افسونش می‌تواند دور و بر او را سرشار از تباهی و جنایت و دنیا را دارای منطری ترسناک‌تر و تیره‌تر کند.

هیوِرت از این نقش و دنیای گیلدا در سال‌های بعدی نیز به نحو احسن چه در کارهای هنری و چه زندگی خصوصی‌اش سود جست و به واقع نیز ترسیم ارتباط او با کاراکتر گلن فورد که دچار افسون فریبکارانه وی می‌شود و پایه و مایه اصلی داستان گیلدا است، به شکلی هنرمندانه و چشمگیر صورت گرفته است. گلن فورد رل جانی را بازی می‌کند که یک قمارباز شکست خورده است و مالک یک کافه بزرگ او را استخدام و صاحب امید و منبع درآمد تازه‌ای می‌کند ولی او در آنجا گیلدا را که از گذشته می‌شناسد، از نو ملاقات می‌کند و بین وفاداری به مالک کافه و علاقه قدیمی‌اش به گیلدا سرگردان می‌ماند و نمی‌داند کدام یک را ارجح بدارد بخصوص که نمی‌تواند بین عشق و نفرتی که به طور هم‌زمان به این زن دارد، یکی را انتخاب و آن را به رفتار ثابت خود تبدیل کند.

۱۰- «گرداب» (Whirlpool) ۱۹۴۹



اتو پره‌منیجر، کارگردان این «فیلم نوآر» جذاب و غریب، چنان سرد و آرام و در عین حال آنقدر گرم و صمیمی داستانش را رو می‌کند که بیننده نمی‌داند کدام چیزها را باور کند و از کنار کدام‌یک از اتفاقات بی‌تفاوت بگذرد. جین ترنی با اینکه همسری دارد که کار و تخصصش در امور پزشکی و روانکاوای است، یک روانشناس مرموز را در راستای اهدافش جذب خویش می‌کند و از همین نقطه است که او به سوی یک قتل و تبعات آن کشیده می‌شود. حالات هیستریک و برخوردهای مضطربانه در فیلم فراوان است اما پره‌منیجر با استادی توانسته است از درون یک سلسله روابط تیره و رفت و آمدهای هدفمند اتفاقی را بیرون بکشد که فقط در شان «فیلم نوآر» های برجسته است. در نهایت مشخص می‌شود طبقه رفه یک بار دیگر از فرط خوشی و بی‌مسئولیتی دست به جنایت‌ها و اعمالی زده‌اند که فقط در قالب فیلم نوآرها معنا و الزام می‌یابند و این تمی است که موتور محرکه بسیاری از فیلم‌های این ژانر بوده است. اضافه بر جین ترنی، بانوی باکلاس دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ هالیوود، بازی ریچارد کوتنه در قالب همسر مخدوش وی و خوزه فرر در نقش روانکاو مشکوک و همکار کج‌کردار ترنی نیز از نقاط قوت فیلمی است که اگرچه شهرت سایر آثار این فهرست را ندارد، اما کاری به غایت حساب شده و دیدنی است.